



ادامه از صفحه ۹

ایرانیان و مسأله تنبلی ذهن!

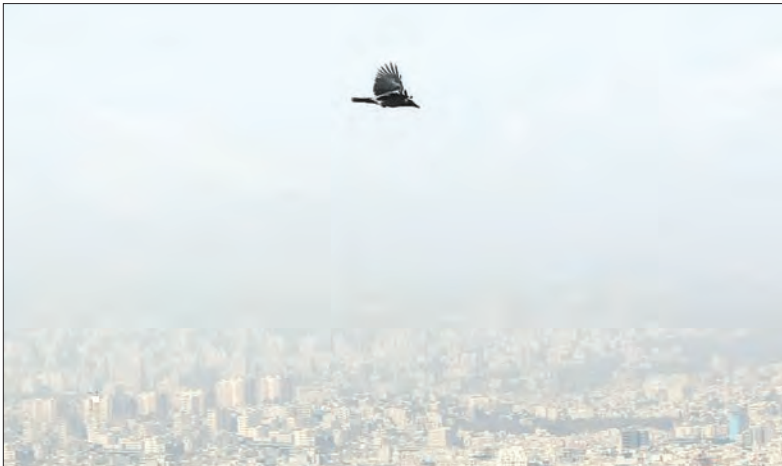
خود را پسر دوش دارد. به نظر من بدون آنکه خود را شناخته باشیم، یعنی بدون بی بردن به رموز آن چیز و بدون آنکه آن فرد یا شیء یا فکر را تا انتها و به راستی سنجش کرده باشیم، آن را پذیرفته جلوه می دهیم. اصولاً عمل به چنین رویه‌ای بیش از هر چیز مربوط به کاهلی ذهن ما است. ما هنوز در رختی چند صدساله گرفتار هستیم. اصولاً حرکت روشنگری اروپا خلاف پذیرش بی چون و چرای موارد مختلف بود. آنها بر صدر داشته‌ها و دانسته‌های پیشین خود، «چرا» گذاشتند. آنها گفتند چرا فلان چیز چنان است که می گویند؟ آنها «چرایی» مطرح کردند و بعد یا درستی آن را پذیرفتند یا خلاف آن موضوع ثابت شد. اما ما هنوز جرأت نمی کنیم چنین کاری را حتی درباره خودمان، انجام دهیم. بنابراین از نظر من هر قدر نتوانیم باید از دایره ذهن فاصله بگیریم. به لقب‌هایی که برای شاعرانمان در باره‌شان توضیح دادم خود را به نوعی از دیگران جدا و حتی برتر می بینند. این همان چیزی است که در سنت ما تثبیت شده بود. اتفاقاً مشکل ما همین جاست. ما زمانی می توانیم به نقد پذیری برسیم که بتوانیم از پرده تقدس کشیدن بر دور خود، ادبیات، سنت و... خود خارج شویم. هر چقدر از چنین فضایی رها تر شویم، میزان نقد پذیری ما بیشتر خواهد بود. امروز در موقعیتی هستیم که به لحاظ اجتماعی پیشرفت چندانی نکرده‌ایم. از نظر فردی در برخی افراد چنین اتفاقی افتاده اما کل جامعه ما اگر چه تظاهر به نقد پذیری می کند اما هنوز راه درازی دارد تا به معنای واقعی به این مهم دست یابد. یکی از دلایل مهم این وضعیت آن است که تلاش ذهن ایرانی نه در جهت واکاوی، بلکه در جهت مطلق کردن و تقدس بخشی بوده است. چنین رویه‌ای بیش از هر چیز نشان دهنده کاهلی ذهن است.

وقتی شما چیزی را در دست قبول می کنید، یعنی خودتان را از کلوین آن، خلاص می کنید. حالا فرقی نمی کند بحث بر سر مولوی است یا فلان ایدئولوژی. ما دل به چیزی می بندیم و آن

خود را پسر دوش دارد. به نظر من بدون آنکه خود را شناخته باشیم، یعنی بدون بی بردن به رموز آن چیز و بدون آنکه آن فرد یا شیء یا فکر را تا انتها و به راستی سنجش کرده باشیم، آن را پذیرفته جلوه می دهیم. اصولاً عمل به چنین رویه‌ای بیش از هر چیز مربوط به کاهلی ذهن ما است. ما هنوز در رختی چند صدساله گرفتار هستیم. اصولاً حرکت روشنگری اروپا خلاف پذیرش بی چون و چرای موارد مختلف بود. آنها بر صدر داشته‌ها و دانسته‌های پیشین خود، «چرا» گذاشتند. آنها گفتند چرا فلان چیز چنان است که می گویند؟ آنها «چرایی» مطرح کردند و بعد یا درستی آن را پذیرفتند یا خلاف آن موضوع ثابت شد. اما ما هنوز جرأت نمی کنیم چنین کاری را حتی درباره خودمان، انجام دهیم. بنابراین از نظر من هر قدر نتوانیم باید از دایره ذهن فاصله بگیریم. به لقب‌هایی که برای شاعرانمان در باره‌شان توضیح دادم خود را به نوعی از دیگران جدا و حتی برتر می بینند. این همان چیزی است که در سنت ما تثبیت شده بود. اتفاقاً مشکل ما همین جاست. ما زمانی می توانیم به نقد پذیری برسیم که بتوانیم از پرده تقدس کشیدن بر دور خود، ادبیات، سنت و... خود خارج شویم. هر چقدر از چنین فضایی رها تر شویم، میزان نقد پذیری ما بیشتر خواهد بود. امروز در موقعیتی هستیم که به لحاظ اجتماعی پیشرفت چندانی نکرده‌ایم. از نظر فردی در برخی افراد چنین اتفاقی افتاده اما کل جامعه ما اگر چه تظاهر به نقد پذیری می کند اما هنوز راه درازی دارد تا به معنای واقعی به این مهم دست یابد. یکی از دلایل مهم این وضعیت آن است که تلاش ذهن ایرانی نه در جهت واکاوی، بلکه در جهت مطلق کردن و تقدس بخشی بوده است. چنین رویه‌ای بیش از هر چیز نشان دهنده کاهلی ذهن است.

وقتی شما چیزی را در دست قبول می کنید، یعنی خودتان را از کلوین آن، خلاص می کنید. حالا فرقی نمی کند بحث بر سر مولوی است یا فلان ایدئولوژی. ما دل به چیزی می بندیم و آن

وقتی شما چیزی را در دست قبول می کنید، یعنی خودتان را از کلوین آن، خلاص می کنید. حالا فرقی نمی کند بحث بر سر مولوی است یا فلان ایدئولوژی. ما دل به چیزی می بندیم و آن



دیدگاه اصغر مهاجری، جامعه‌شناس درباره گونه‌ها و برداشت‌های مختلف از خشونت در جامعه ایرانی

خشونت را طور دیگر باید دید

شاهراه ایمن خشونت زدایی در جامعه، فراخوانی همه به مشارکت است

مشارکت مردم در اندیشیدن، برنامه‌ریزی کردن، اجرا کردن، منتعّم شدن و نظارت کردن کلید کاهش خشونت در جامعه است

اگر نتوانیم سرمایه اجتماعی را نجات دهیم، باید منتظر ظهور رفتارهای خشن بیشتری باشیم

مطالعات روانشناختی هم نشان داده است که برخی گروه‌هایی که خشونت‌آمیزی می کنند هم بر اساس ظرفیت‌های ذهنی کسی که تحت خشونت قرار می گیرد، او را ابتدا از موم می کنند که این فرد چقدر آستانه تحملش برای پذیرش خشونت بالاست و بعد خشونت را اعمال می کنند. این ظرفیت پذیرش خشونت ارتباط مستقیم با نظام باوری و اعتقادی و نظام فکری فرد دارد.

فکر می کنید آیا در جامعه ایران برای کاستن از خشونت تغییر ساختارهای فرهنگی و ارزشی کفایت می کند؟

بهم نظر من اگر بخواهیم رفتارهای خشن را تغییر دهیم چند کار اساسی باید انجام دهیم. اول این که باید به صورت وسیع پژوهش انجام شود تا تبیین‌های جامعه‌شناسی، روانشناسی و اقتصادی، سیاسی و فرهنگی از خشونت پیدا کنیم. میزان آگاهی جامعه دانشگاهی و پژوهشی و برنامه‌ریزان فرهنگی ما از خشونت بسیار کم است. همین کاری که گروه «طرح‌نو» روزنامه شهروند انجام داده است را باید گسترش داد و در دیگر رسانه‌ها گفت‌وگو و پژوهش و کارهای علمی انجام داد تا در واقع فراخونی پژوهش و تحقیقات بین رشته‌ای به یک نظام خبره و آگاه بخش از خشونت دست پیدا کنیم.

نکته دوم این که ما باید چشم‌اندازمان را در برابر خشونت بازسوی کنیم و جور دیگر خشونت را ببینیم. هم کسانی که شرایط اعمال خشونت دارند و هم کسانی که خشونت را می‌پذیرند باید باورشان نسبت به کلیدوازه خشونت تغییر کند. در جامعه‌ای که پیام‌رسان معروف به «حمت للعالمین» است نباید چنین نگاهی به خشونت وجود داشته باشد. هم زنان و مردان و هم قاضی و مامور پلیس و همه شهروندان ما باید باورشان از خشونت را تغییر دهند. اما اگر اینها را به دست آوریم و خواستیم خشونت را تعدیل کنیم، یکی از مطمئن‌ترین و شفاف‌راه‌ها همین خشونت زدایی در جامعه فراخوانی همه به مشارکت است. فراخوانی مشارکتی موجب می شود میزان خشونت تعدیل پیدا کند. مشارکت در اندیشیدن، برنامه‌ریزی کردن، اجرا کردن و مشارکت در منتعّم شدن و نظارت کردن.

نکته بعدی کاهش نابرابری‌های اجتماعی و فرهنگی است. نابرابری‌های قومی و جنسیتی؛ در واقع هر چه نابرابری‌ها در جامعه کاهش پیدا کند از میزان خشونت‌ها کاسته خواهد شد. زمانی که افراد میان‌شان نابرابری نباشد، آن زمان اعمال کنندگان خشونت هم دیگر این کار را نمی‌کنند و خشونت‌پذیران هم توجیهی برای تحمل آن وضع ندارند. اما زمانی که از زیاد ثروت نابرابری طبقاتی ایجاد کرده فردی که سوار با خودرو آخرین مدل است به خود اجازه برهم زدن تعادل روانی جامعه را می‌دهد.

نکته پایانی، یکی از دلایل خشونت در کشور ما بر اساس پژوهش‌های پایان‌نامه‌ای و علمی که من مشاهده کردم، این است که هر چه میزان سرمایه اجتماعی عمودی (درون گروهی) جامعه کاهش و میزان سرمایه اجتماعی افقی (برون گروهی) افزایش پیدا می‌کند، میزان خشونت کاهش پیدا می‌کند. به عبارت دیگر بین نوع سرمایه اجتماعی و میزان آن نوع خشونت و میزان آن رابطه مستقیم معکوس وجود دارد. متأسفانه در سال‌های اخیر در جامعه ایرانی با استفاده کردن از سرمایه اجتماعی، آن را رو به زوال برده و یکی از آثار منفی این است که سرمایه اجتماعی بیشتر درون گروهی و عمودی شده و تاقفی؛ اگر این اتفاق نیفتد و نتوانیم سرمایه اجتماعی را نجات دهیم، باید منتظر ظهور رفتارهای خشن بیشتری باشیم.

طرح‌نو مفهوم خشونت و مصداق رفتارهای خشونت‌آمیز را می‌توان در مجموعه‌ای از عبارات تعریف کرد. در واقع خشونت واژه‌ای است که گسترده‌ای وسیع دارد. فریاد زدن و درگیری فیزیکی در هر موقعیت، رفتار خشونت‌آمیز است؛ اما نمی‌توان گفت تنها بر خوردهای خشن در جامعه، مصداق خشونت هستند. «اصغر مهاجری» به عنوان جامعه‌شناس، معتقد است اگر بخواهیم از نگاه پژوهشی به خشونت بنگریم و ابعاد آن را هم در نظر بگیریم، باید ادغان کنیم که یافته‌های پژوهشی جامعه‌مان نشان دهنده این است که هم احساس خشونت و هم رفتارهای خشن در جامعه‌ما از میانگین جهانی بالاتر است. گفت‌وگوی «شهروند» با این جامعه‌شناس درباره مفهوم و مصداق‌های خشونت در جامعه ایرانی را در ادامه می‌خوانید.

نظام ارزشی جامعه بستر ساز رفتار خشن است. مثلاً اگر ما به جای تفکر ارباب رعیتی و مردسالاری، تفکر مشارکتی و دموکرات محور داشته باشیم، آن زمان است که رفتارهای خشن زایش پیدا نمی‌کند. اما در ساختارهای فرهنگی نشأت گرفته از باورهای باوری خود حق نداشتن آن را خشن تلقی کنند و آن را لطف و مرحمت می‌دانند.

رابطه نظام و ساختار اجتماعی با خشونت چیست؟ آیا خشونت به باورهای فرهنگی نیز ارتباط دارد؟

نظام ارزشی جامعه بستر ساز رفتار خشن است. مثلاً اگر ما به جای تفکر ارباب رعیتی و مردسالاری، تفکر مشارکتی و دموکرات محور داشته باشیم، آن زمان است که رفتارهای خشن زایش پیدا نمی‌کند. اما در ساختارهای فرهنگی نشأت گرفته از باورهای باوری خود حق نداشتن آن را خشن تلقی کنند و آن را لطف و مرحمت می‌دانند.

رابطه نظام و ساختار اجتماعی با خشونت چیست؟ آیا خشونت به باورهای فرهنگی نیز ارتباط دارد؟

نظام ارزشی جامعه بستر ساز رفتار خشن است. مثلاً اگر ما به جای تفکر ارباب رعیتی و مردسالاری، تفکر مشارکتی و دموکرات محور داشته باشیم، آن زمان است که رفتارهای خشن زایش پیدا نمی‌کند. اما در ساختارهای فرهنگی نشأت گرفته از باورهای باوری خود حق نداشتن آن را خشن تلقی کنند و آن را لطف و مرحمت می‌دانند.

نظام ارزشی جامعه بستر ساز رفتار خشن است. مثلاً اگر ما به جای تفکر ارباب رعیتی و مردسالاری، تفکر مشارکتی و دموکرات محور داشته باشیم، آن زمان است که رفتارهای خشن زایش پیدا نمی‌کند. اما در ساختارهای فرهنگی نشأت گرفته از باورهای باوری خود حق نداشتن آن را خشن تلقی کنند و آن را لطف و مرحمت می‌دانند.

آن بر مجموعه اطلس جغرافیایی ما می‌نشیند و کلیدوازه خشونت را چندبعدی می‌کند و آرایه تعریف برای همه موارد را سخت می‌کند. زمانی که افراد به تفکرهای خشن نزدیک‌تر هستند، رفتارهای خشن را جزو لازمات زندگی می‌دانند و کسانی که آلوده به این رفتارها هستند عقیده دارند که خشونت آنها را سر عقل و رعایت شریعت می‌آورد؛ اما کسانی که نگاهی غیرافراطی و علمی‌تر دارند، این رفتار را عین خشونت تلقی می‌کنند. بنابراین آرایه تعریف عام برای خشونت سخت است.

از نظر کارشناسی و پژوهش، وضع خشونت مادر مقایسه با دیگر نقاط جهان، چگونه است؟ اگر بخواهیم از نگاه پژوهشی به این واژه بنگریم و ابعاد خشونت را هم در نظر بگیریم، باید ادغان کنیم که یافته‌های پژوهشی جامعه‌ما نشان دهنده این است که هم احساس خشونت و هم رفتارهای خشن در جامعه‌ما از میانگین جهانی پایین‌تر نیست که بالاتر است.

خشونت بیشتر فردی است یا اجتماعی؟ یعنی محیط‌های پرورشی فرد مثل خانواده، مدرسه و کلا جامعه تا چه میزان در پرور رفتارهای خشونت‌آمیز مؤثر است؟

نکته‌سوم، بر اساس فرآیند توسعه‌یافتگی، جوامع در جاتی از خشونت را قابل هستند. مثلاً اگر رفتاری به لحاظ گویشی موجب آزار دیگری می‌شود و او را از تعادل روحی خارج می‌کند، آن از خشونت می‌دانند. یا زمانی که آلودگی‌های بصری و شنوایی رخ می‌دهد این موارد هم مظاهر خشونت تلقی می‌شود. حتی آلودگی‌های محیطی و زیست‌محیطی که به حریم زندگی فرد حمله‌ور می‌شود و فرد را دچار چالش می‌کند، مانند گرد و غبار یا آلاینده‌های هوایی هم مصداق خشونت است چون فرد را در تنش قرار می‌دهد. هر عمل رفتار و پدیده‌ای که واکنش غیرمربوط ایجاد کند و فرد را در فضای چالشی قرار دهد و رفتار او را از نرم جامعه و نظام معیاری جامعه منحرف کند، آن رفتار خشونت‌آمیز است و واکنش آن هم خشونت محسوب می‌شود. به بیان دیگر، هر چیزی که خشونت است، کلوخ‌اندازی هم خشونت است. پاداش سنگی طرف‌تاب کردن هم خشونت است. برای نمونه، زمانی که آستانه روانی یک خانواده توسط یک واژگان رکیک و نیشدار تحریک می‌شود، این هم خشونت است و خشونت فیزیکی که در برابر این کنش انجام می‌شود هم خشونت است و اینگونه است که معمولاً خشونت، خشونت می‌آورد.

نکته چهارم، ما در موقعیتی جغرافیایی قرار گرفته‌ایم که مجموعه پیرامونی ما دارای رفتارهای خشن هستند. اطراف مرزهای کشور را در نظر بگیرید که تا چه حد مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مرزهای غربی، جنوبی و شرقی اکثراً در مناطق خشونت‌افزا واقع شده است که آثار روانی، اجتماعی و فرهنگی

نکته چهارم، ما در موقعیتی جغرافیایی قرار گرفته‌ایم که مجموعه پیرامونی ما دارای رفتارهای خشن هستند. اطراف مرزهای کشور را در نظر بگیرید که تا چه حد مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مرزهای غربی، جنوبی و شرقی اکثراً در مناطق خشونت‌افزا واقع شده است که آثار روانی، اجتماعی و فرهنگی

صلح‌نوشت

جنگ، نماد شر

ایا عمل تو می‌تواند یک قانون همگانی شود یا نه؟» در این مورد، کانت، بسیار شرافتمندانه فکر کرده است. او در اواخر عمرش، به این نتیجه رسیده که کافی نیست بنیادهای اخلاقی، تعریف شود. معلوم نیست که چرا به چنین نتیجه‌ای رسیده اما احتمال دارد که کواچ و احوال زمانه، بر او تأثیر گذاشته باشد. کانت به فکر ضمانت اجرایی این بنیادها می‌افتد. به همین دلیل، به مقوله «شر» متأسفانه آن می‌پردازد. چرا که این امر که «شر» کجا پیدا می‌شود، شاید از مسأله آزادی، اهمیت بیشتری داشته باشد. اگر بتوانید ریشه شر را بیابید و به آن خودآگاهی پیدا کنید، آن زمان است که جامعه‌ای خردمحور و خردبنیاد خواهید داشت. جنگ جهانی دوم به «فریود» که کاشف ناخودآگاه آدمی و امپال تیر و واوست، نامه می‌نویسد و از او پرسد «چگونه می‌توان جنگ را متوقف کرد؟» به نظر من، این جنگ یک آرزوی باطنی بشری است. شما جنگ را از بالا نگاه کنید. یعنی بحث دفاع از مذهب و مقدسات و ایدئولوژی را کنار بگذارید و به پدیدار جنگ، صرف‌نظر از مقصد و مبدأ آن، نگاه بیندازید. چه می‌بینید؟ کشتار جمعی بسیار وحشیانه. جنگ چیزی نیست جز بدن‌های شره‌شکر، خون‌های خشکیده بر زمین و آلودگی‌های ویران. جنگ، نماد شر است. کانت است که اهمیت آن، کمتر از فلسفه و سوز استعلاعی و اخلاقی او نیست. شر، رادیکال و ریشه‌ای است؛ بنابراین منشأ شر هم رادیکال است. یعنی در وجود همه ما نهفته است؛ اما نه در خرد، بلکه در میل و میل امری شخصی است. میل، همه‌شمول اما شخصی و نه کلی و نه ضروری است. بنابراین، میل است که ما را سمت شر سوق می‌دهد. اگر خرد را به جای میل قرار می‌دادیم، جهان، شکل دیگری داشت. گرچه با «اگر» گفتن، چیزی عوض نمی‌شود. در هر حال، ما در دنیایی سرشار از بی‌عدالتی زندگی می‌کنیم. قدرت‌هایی که تنها به فکر منافع درون‌مرزی خودشان هستند و اجازه نمی‌دهند شر، وارد مرزهای‌شان شود، اما شر را بیرون‌سپاری می‌کنند. یعنی شر را به بیرون می‌فرستند؛ اما البته این قاعده، اکتان، پنجم دیگری بیان کرده است. او می‌گوید: «فکر کن که



سیاوش جمادی مترجم پژوهشگر فلسفی

کلمه «زادی» سال‌هاست در زبان عام و خاص جاری است. در دانشت عموم از این واژه به‌گونه‌ای استفاده می‌کنند که محدودیت‌های حاصل از آن به دید نمی‌آید. برای ترک این مفهوم، باید بیش از همه به این امر توجه داشته باشیم که آزادی، مسئولیت می‌آورد. زیرا بنیان آزادی در انتخاب، در وضع اضطراری است. در وضعی که شما خود سه گزینه و از امکانات مختلف که فراوان فریبش شما است، یکی را برگزینید. این، یعنی است که تحقیقات بین رشته‌ای به یک نظام خبره و آگاه بخش از خشونت دست پیدا کنیم.

